



حکایت شهر ۲ هزارساله ایرانی

گفت‌وگو با نویسنده کتاب «درند» درباره شهری که دروازه ورود اسلام به قفقاز است

۱۰

●شنبه ۱ بهمن ۱۴۰۱● ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۴۴۴● سال‌سی‌ویکم● شماره ۸۶۹۵

نخستین خیابان چراغ‌دار پایتخت

ارگ سلطنتی چگونه روشن شد؟

۱۱



هلمشاه زندگ



گفت‌وگو با زهرا ملاطایفه؛ مادر شهیدی که پسرش را راهی سوریه کرد

شیوه تربیتی من صمیمیت با بچه‌ها بود



مژگان مهرابی
روزنامه‌نگار

بود.او را عاشقانه دوست داشت. روزی که ابوالفضل برای وداع خدمت مادر رسید، دستش را بوسید و از او خواست تا در حشش دعای خیر کند و مادر تنها چیزی که از او طلب کرد این بود که جلوی چشمش کمی راه برود تا او یک دل سیر قامت رعنائی پسر را ببیند. ابوالفضل تابستان سال ۱۳۹۵بود که برای دفاع از حرم حضرت‌زینب(س) به سوریه رفت و در ۲۳ تیر ماه همان سال به شهادت رسید. زهرا ملاطایفه، مادر شهید «ابوالفضل نیکزاد» یکی از هزاران مادر عاشق این سرزمین است که رضای خدا را بر احساسات مادرانه ترجیح داد و خود پسرش را برای نبرد راهی جبهه حق علیه باطل کرد. او حالا اوقات تنهایی خود را با تدریس قرآن و سخنرانی در محافل مادران شهدا سپری می‌کند و خدا را شکر می‌کند که پسرش در مسیر خدا شهید شده است.

وقتی می‌خواست پسرش را راهی سوریه کند دست و دلش نلرزید، با اینکه می‌دانست این سفر ممکن است بازگشتی نداشته باشد و هر آن خبر شهادت ابوالفضل را برایش بیاورند، با این حال مانع رفتن او نشد. حفظ حریم آل‌الله(ع) از هر چیز برایش مهم‌تر بود، حتی فدایی شدن فرزندش. آن هم فرزندی که بیشتر از آنکه اولاد باشد رفیق و مونس همیشگی‌اش بود. همه بچه‌هایش را دوست داشت اما ابوالفضل برای مادر جور دیگری می‌شد نماز شب می‌خواند، من راهم بیدار می‌کرد و می‌گفت خانم حیف است بخوابی، باشو ۲ رکعت نماز مستحبی بخوان.» ملاطایفه باوایی نبود که بتواند بیکاری را تحمل کند. دوست داشت زندگی‌اش را مفید بگذارند. برای همین از همسرش خواست از ۲۴ ساعت شبانه‌روز ساعت را برای کار شخصی خودش اختصاص دهد. او تعریف می‌کند: «خدا رحمت بعد انتظار داشته مرد همراهی بود، وقتی این پیشنهاد را به او دادم گفت چه خوب! چپرا که نه. من هم در کلاس قرآن ثبت‌نام کردم. خواندن قرآن و دانستن معارف دینی حال دلم را خوب می‌کرد تا اینکه طعم شیرین مادر شدن را تجربه کردم.»

هر موقع عصبانی شدید آب بخورید
ملاطایفه معتقد است مادر مهم‌ترین فرد در شکل‌گیری شخصیت فرزند است. اینکه خانمی برای تربیت بچه‌اش وقت نگذارد و تلاش نکند بعد انتظار داشته باشد فرزندش بی نقص باشد حرف عجیبی است. او از تجربیات خود می‌گوید: «شیوه تربیتی من صمیمیت با بچه‌ها بود. هیچ وقت کلام بد به آنها نگفتم. سرشان داد نکشیدم. اگر اشتباهی می‌کردند با دبدن من خودشان شرم‌نده می‌شدن. هیچ وقت امرونهی نمی‌کردم. آنها رفتار من و پدرشان را می‌دیدند و یاد می‌گرفتند؛ مثلاً من به

خواهر بزرگ‌تر شهید:

دوست نداشت کارهایش را در بوق و کرنا کند

مرضیه، خواهر بزرگ‌تر شهید خاطرات زیادی از او دارد و تعریف می‌کند: «همه بچگی‌مان با هم بود.بیم. بعضی اوقات خواهر و بعضی اوقات برادرم بود. وقتی وسیله‌ای را می‌خواستیم همه جا را زیر پا می‌گذاشت تا بهترینش را برای من تهیه کند. هیچ وقت دوست نداشت کارهایش را در بوق و کرنا کند. من چند سال پیش همسرم را از دست دادم. بعد از فوت او خیلی به ما رسیدگی می‌کرد. دوست نداشتیم اسیر مشکلات من شوم. ولی می‌گفت خدا من را امتحان می‌کند و تو را در گوشه زندگی من قرار داده است و وظیفه دارم که به شما رسیدگی کنم. ابوالفضل خیلی با معرفت و باحیا بود. جلوی بچه‌های من بچه خودش را بغل نمی‌کرد. یکبار می‌خواستیم سر بروم و به وجهی نیاز داشتم. نمی‌دانستم چه باید بکنم. شب قبل از رفتنم به خانه‌مان آمد و کلی با بچه‌ها سرو کله زد و موقع خدا حافظی دست من را در دستش گرفت و میبگی را در دستم گذاشت و دیدم همان میبگی است که می‌خواهم.»



برادر بزرگ شهید:

شهادتش به خانواده عزت بخشید

«جواد نیکزاد». برادر بزرگ شهید است. او مهم‌ترین خصلت ابوالفضل را ارام و معرفتشی می‌داند. می‌گوید: «اوایل سفر بود و دوست داشت دسته‌جمعی به مسافرت برود. خیلی هم خوش‌ذوق و شوخ بود. باو کلی به ما خوش می‌گذشت. مقید بود هر کاری را سر زمان خودش انجام دهد. با هر کسی مطابق ستنش برخورد می‌کرد.» برادر معتقد است که ابوالفضل با شهادتش به اهل خانه عزت بخشید: «او چراغی روشن کرد که هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود. دوری از او شاید سخت باشد اما مرگ باسعادتش را شاکر هستیم. یکی از دوستانش تعریف می‌کرد قبل از اعزامش به سوریه با هم به پیاده‌روی اربعین رفته بودند. از قضا ابوالفضل عکس شهیدی را به کوله خود جاسانده بوده، به رفیقش می‌گوید که سال بعد اگر آمدی عکس من را به کوله‌ات بچسبان. آن پنده خدا فکر می‌کند ابوالفضل مزاح می‌کند اما گویا واقعیت را می‌گفته است. او مسئول هیئت محله‌مان بود. قبل از اینکه برود همه دخل و خرج هیئت را د پاکت در بسته‌ای گذاشته و به ما داد. کوچک‌ترین موارد خرج کرد را هم یادداشت کرده بود. او در بحث هزینه‌های هیئت مور از ماست می‌کشد.»



تکس هشجری حسین انانقل

کلام مادر



مادر شهید حسن فرجی

«تنها خاطرهای که از پسرم حسن در ذهنم همیشه تداعی می‌شود، با پهنتر بگویم هنوز در دل مانده است که چرا خواسته‌اش را برآورده نکردم؛ پوشیدن لباس رزم بر تن‌اش بود. وقتی خواست برود آمد پیشم و گفت: «سید نه! دوست دارم لباسم را تو به تنم بپوشانی.» چون لباس برادرش حسین را من به تنش کرده بودم، در جواش گفتم: «نه! نمی‌پوشانم.» دلیلش را پرسید گفتم: «چون هنوز برادر ت حسین نیامده تو کجا می‌خواهی بروی؟» دیدم چشم‌هایش پر از اشک شد و بغض‌اش ترکید و شروع کرد به گریه کردن و به من گفت: «تو اصلاً مرا دوست نداری!» در جواش گفتم: «مگر تو به فکر من هستی؟» شهید حسن اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: «من فکر تو را هم کرده‌ام، اول تو را به خدا و بعد به فاطمه زهرا می‌سیارم تا تو را یاری کنند.» مجدداً تقاضایش را تکرار کرد اما باز دست و دلم به کار نمی‌رفت، پیراهن را به تنش نکرد اما سربرند را به دور گردنش گره زدم و بیه‌ او گفتم برو به سلامت. الان که پیش خودم فکر می‌کنم می‌بینم شاید اگر پیراهن را مثل برادرش حسین به تن‌اش می‌پوشاندم او هم مثل حسین بر می‌گشت.»

محبوب رزمنده بود

افتادگی، ویژگی اخلاقی‌ای بود که به عقیده ناصح باعث محبوبیت شهید بروجردی در میان رزمنده‌ها شده بود؛ «اصلاً برایش مهم نبود در چه جایگاه و سمتی قرار گرفته است. با همه مهربان بر خورد می‌کرد. حتی در پشت دفتر ستاد آن زمان، زمینی بود که بچه‌ها فوتبال بازی می‌کردند و شهید بروجردی نیز با شور و هیجان همراهی‌شان می‌کرد. البته باید بگویم او در عین خاکی بودن بسیار فرد مقتدری بود و برای همین همه از او در زمان عملیات و در موارد دیگر حرف‌شوی داشتند.»

مادر شهید مختار نوری

اولین روزی که مختار خواست به جبهه برود ماه رمضان بود. آن روز که خواست برود وارد اتاق شدد و عکس امام را برداشت. خواهرش را صدا زد و گفت وقتی که شهید شدم عکسم را در کنار عکس امام بگذارید. چون علاقه خاصی به رهبری و ولایت فقیه داشتم. اگر من و امثال من جلوی رفتن فرزندانشان را می‌گرفتند چه کسی باید از این انقلاب و ناموس‌مان محافظت می‌کرد. می‌گفت: «نمی‌تواند بگذاریم و مونس‌مان محافظت نباید پشت رهبر را خالی کنیم و او را تنها بگذاریم. نایب داری که روح امام(ره) و شهدا آزرده‌شود چون ما هر چه داریم به برکت امام(ره) داریم. بارت امام(ره) را به جانشین بگویم و فکرم در آن خانواده بود که همسرم چه کار می‌کند و چطور می‌تواند با آن وسایل اندک خانه را اسامان دهد. آرام و قرار نداشتم و چند باری هم از جلسه خواستم بلند شوم که شهید بروجردی اجازه نداد و بعد از پایان جلسه به‌امان نگرانی بالاخره به خانه رفتم. اما دیدم خانم‌ها که یکی از آنها همسر شهید بروجردی بود با هم اتاق ما را درست کرده و سر و سامان داده‌اند و من دیگر خیالم آسوده شد آنها با هم هستند. چون شاید ما مردها نهایت هفت‌ه‌ای کنار به خانه می‌رفتیم و این دشواری را باید همسران و فرزندان‌مان در آن محیط و شرایط تاب می‌آوردند.»

مادر شهید نصرت‌الله سیبسی

«پسرم همیشه به من می‌گفت: «مادر جان، ان‌شاءالله شما را به کربلا می‌برم، شما را به مکه می‌برم، همیشه مرا تکریم می‌کرد. وقتی هم‌بزرگ‌شود دوره راهنمایی را به پایان رساند، می‌گفت: «مادر جان، با این اوضاع جنگ، دیگر من هیچ علاقه‌ای به زنده ماندن و زندگی ندارم. دوست دارم در راه اسلام قدم بردارم و از آن دفاع است. و بجنگم و هیچ دلبستگی به این دنیا ندارم.» عاقبت هم رفت و شهید شد و به آرزویش رسید. معمولاً هر شب عید ماه مبارک رمضان (عید فطر)، نضرالله به خوابیم می‌آید. خیلی زیاد به او فکر می‌کنم. می‌بینم که غذاهای مفصلی از برنج و مرغ و میوه‌های مختلف برایم تدارک دیده‌است و می‌گوید: «مادر غز بزم، بفرا میاید بخورید، نوش‌جان می‌باشد.» راضی‌هم می‌بینم که غذای خود آرام‌آرام دست و پا می‌کند و غذا را از من می‌خواهد که غذا را خودم طبخ کنم و بخورم. بعضی وقت‌ها نیز خوزه و گلابی برایم تکه‌کته می‌کند و آنها را به من تعارف می‌کند.»



آزاده سلطانی

روزنامه‌نگار

گفت‌وگو با سردار اسدالله ناصح، هم‌رم شهید بروجردی به بهانه ساخت فیلم «غریب»

صبور بود



سردار سسر تیپ اسدالله ناصح، از جمله فرماندهانی است که سال‌ها در جبهه غرب و جنوب کشور فعالیت داشته و برای مدتی نیز جانشین فرمانده قرار گاهی بوده که شهید «محمد بروجردی» در آنجا حضور داشته است. ناصح، نفس کشیدن کنار او را تجربه‌ای ارز‌شمنند می‌داند و تأکید می‌کند سال‌ها طول کشید تا اثری سینمایی درباره این فرمانده شاخص ساخته شود. حالا این اتفاق با فیلم «غریب» رخ داده و قرار است برای نخستین بار در جشنواره فجر رونمایی شود. به همین مناسبت با سردار اسدالله ناصح از همراهان شهید گفت‌وگو کرده‌ایم.

سردار اسدالله ناصح که از سال ۱۳۵۸ در سپاه کرج به‌عنوان فرمانده، فعالیت می‌کرده و آموزش پرسنل را برعهده داشته است از زمانی می‌گوید که تا قبل از رفتن به جبهه‌های جنگ در جنوب و غرب کشور یک شب میزبان شهید محمد بروجردی بوده؛ «من با شهید بروجردی قبل از انقلاب اسلامی و فعالیت‌هایی که در آن زمان انجام داده و بعد هم حفاظت امام(ره) را برعهده گرفته بود آشنایی نداشتم. اما زمانی که جنگ شروع شد و من فرمانده سپاه کرج بودم او به سپاه کرج آمد تا برای کر دستان نیرو جمع‌آوری کند. من در آن زمان سعادت داشتم که ایشان را برای نخستین بار ببینم و یک شب هم مهمان ما بود. زمانی که به جبهه‌های غرب اعزام شدم مجدد با بروجردی دیدار کردم. ایشان جزو چهره‌های شاخص جنگ در کردستان و غرب کشور بود و توانست پیشمرگان کرد مسلمان را سازماندهی کند. گروهی که کارهای بسیار بزرگی کردند و توانستند در ایجاد امنیت در کردستان نقش بسزایی داشته باشند.»

مختار نوری

اولین روزی که مختار خواست به جبهه برود ماه رمضان بود. آن روز که خواست برود وارد اتاق شدد و عکس امام را برداشت. خواهرش را صدا زد و گفت وقتی که شهید شدم عکسم را در کنار عکس امام بگذارید. چون علاقه خاصی به رهبری و ولایت فقیه داشتم. اگر من و امثال من جلوی رفتن فرزندانشان را می‌گرفتند چه کسی باید از این انقلاب و ناموس‌مان محافظت می‌کرد. می‌گفت: «نمی‌تواند بگذاریم و مونس‌مان محافظت نباید پشت رهبر را خالی کنیم و او را تنها بگذاریم. نایب داری که روح امام(ره) و شهدا آزرده‌شود چون ما هر چه داریم به برکت امام(ره) داریم. بارت امام(ره) را به جانشین بگویم و فکرم در آن خانواده بود که همسرم چه کار می‌کند و چطور می‌تواند با آن وسایل اندک خانه را اسامان دهد. آرام و قرار نداشتم و چند باری هم از جلسه خواستم بلند شوم که شهید بروجردی اجازه نداد و بعد از پایان جلسه به‌امان نگرانی بالاخره به خانه رفتم. اما دیدم خانم‌ها که یکی از آنها همسر شهید بروجردی بود با هم اتاق ما را درست کرده و سر و سامان داده‌اند و من دیگر خیالم آسوده شد آنها با هم هستند. چون شاید ما مردها نهایت هفت‌ه‌ای کنار به خانه می‌رفتیم و این دشواری را باید همسران و فرزندان‌مان در آن محیط و شرایط تاب می‌آوردند.»

توفیق هم‌خانه‌شدن با شهید بروجردی

ناصح هم‌خانه‌شدن با شهید بروجردی را توفیقی می‌داند که در آن دوران نصیب خود و خانواده‌اش شده بود؛ «ماتی که مادر کر ماشه بودیم، خانه سازمانی ۴طبقه‌ای در میدان فردوسی در اختیارمان قرار دادند که هر واحد آن ۱۴ اتاق داشت و قرار شد در هر اتاق یک خانواده زندگی کند. ۱۳اتاق هر واحد آن را به خانواده‌ها دادند و یک اتاق هم به‌عنوان اتاق مهمان بود. توفیقی که من داشتم این بود در طبقاتی قرار داشتم که خانواده شهید بروجردی هم در آن طبقه ساکن بود. زندگی سختی بود و حمام، دستشویی و آشپزخانه مشترک بودند. من آن زمان تازه از دواج کرده بودم و خیلی نگران شرایط زندگی همسرم در آن وضعیت بودم. حتی به یاد دارم در جلسه‌ای با شهید بروجردی نشسته بودیم که قرار بود وظایف من را به‌عنوان جانشین بگویم و فکرم در آن خانواده بود که همسرم چه کار می‌کند و چطور می‌تواند با آن وسایل اندک خانه را اسامان دهد. آرام و قرار نداشتم و چند باری هم از جلسه خواستم بلند شوم که شهید بروجردی اجازه نداد و بعد از پایان جلسه به‌امان نگرانی بالاخره به خانه رفتم. اما دیدم خانم‌ها که یکی از آنها همسر شهید بروجردی بود با هم اتاق ما را درست کرده و سر و سامان داده‌اند و من دیگر خیالم آسوده شد آنها با هم هستند. چون شاید ما مردها نهایت هفت‌ه‌ای کنار به خانه می‌رفتیم و این دشواری را باید همسران و فرزندان‌مان در آن محیط و شرایط تاب می‌آوردند.»

رسالت فیلم «غریب»

فیلم «غریب» محصول سازمان اوج است و محمدحسین لطیفی کارگردانی آن را برعهده دارد. پیش‌تر در خبر رسمی پروژه اشاره شد که فیلم «غریب» پر تره این شهید نیست بلکه به مقطعی از دوران فرماندهی او در منطقه غرب، پیش از آغاز جنگ تحمیلی و دفاع مقدس می‌پردازد. فیلم، شمایی از احوالات باطنی، سبک زندگی و شیوه فرماندهی شهید بروجردی با نگاهی به دوره‌های کوتاه از زندگی و تلاش او برای ایجاد اتحاد در غرب کشور است. سردار اسدالله ناصح با اشاره به ساخت این فیلم می‌گوید: «ساخت فیلم‌هایی همچون «غریب» که نگاهی به بخشی از زندگی شهید بروجردی دارد، می‌تواند در شناسایی چهره‌ها و جریان‌ها مخصوصاً برای نسل جوان بسیار مؤثر باشد. نوع منم ساخت است تا بتواند این معرفی را به درستی انجام دهد. با توجه به شناختی که از محمدحسین لطیفی و حامد عفا و کارنامه بازیگری بابک حمیدیان دارم امیدوار هستم در این زمینه بتوانند توفیق لازم را به‌دست آورند. دعا می‌کنم «غریب» حق مطلب درباره شهید بروجردی را ادا کند.»